

در تیرماه گذشته دانشگاه تهران و جامعه علمی ایران، پیش‌کسوت استادان و یادگار پیشینیان دکتر یحیی مهدوی را از دست داد. این دانشمند کریم‌النفس و نجیب و بزرگوار در ۹۲ سالگی پس از عمری پر فیض و برکت و پر خیر و پر ثمر بسوی معبود شتافت و شاگردان و همکاران و مریدان و خانواده شریف خود را به ماتمی دردناک نشانند.

دکتر مهدوی بسال ۱۲۸۷ شمسی در خاندانی متعین و متدین و آراسته به مکارم اخلاقی به دنیا آمد. پدرش مرحوم حاج حسین آقا امین‌الضرب تربیت فرزندان خود را بسیار بجد می‌گرفت. تمام دل‌مشغولیش این بود که در آنان، آن «فطرت الله التي فطر الناس علیها» دست نخورده بماند و آلاینده‌های محیط آن را نیالاید، و همچنانکه از سرچشمه فیض الهی صاف و زلال و خالی از هر کدورت جریان یافته، زلال و پاک بماند. به همین سبب با مکتب و مدرسه رفتن فرزندان و اساساً با تنها از خانه بیرون رفتن ایشان مخالف بود. مبادا از کودکان کوی و برزن و همبازیها و مصاحبان ناجنس لفظی ناشایست یا حرکتی زشت بیاموزند. دختران که جای خود، پسران هم مجاز نبودند بدون لاله از منزل بیرون بروند.

از شروع خواندن و نوشتن و آموختن الفبا برای ایشان بهترین معلم سرخانه را می‌آورد. پس از آموزش خواندن و نوشتن مرحوم شمس‌الشریعة ایلی (مردی عالم و با تقوی و از شاگردان میرزا مرحوم مدرس) را برای تعلیم ایشان به خانه آورد و آن عالم پارسا از صبح تا عصر در منزل می‌ماند و به آقا یحیی درس می‌داد. ایشان خود در مصاحبه گفتند مرحوم شمس بسیار جدی و با خدا بود. موقع درس مرا صدا می‌زد و می‌گفت: بیا دوزانو بنشین و درس بخوان. ابتدا یک حزب قرآن می‌خواندیم و بعد فارسی را شروع می‌کردیم و آنگاه عربی و صرف و نحو را. تمامی جامع‌المقدمات را خواندم و الفیه ابن مالک و شرح ملاجلال سیوطی بر آن

و تبصره علامه و شرایع را تلمذ کردم. کمی هم به تفسیر قرآن و ترکیب برخی آیات پرداختم. پس از ایشان شرح لمعه را در نزد معلمی دیگر فراگرفتم.

خوشبختانه آقایحیی از همان کودکی ذاتاً عشق و گرایش شدیدی به آموختن داشت. از درس خواندن و مطالعه لذت می‌برد. احتیاجی به تحکم و فشار از خارج نداشت. فراگرفتن و دانش اندوختن را بر هر سرگرمی دیگر ترجیح می‌داد. (یا یحیی خذالکتاب بقوه و آتیناه الحکم صبیحا)

برای آموختن حسن خط، هم معلمی داشت و این تمرین خوشنویسی را تا همین اواخر عمر ادامه می‌داد تا جایی که در نوشتن خط نستعلیق خطاطی چیره‌دست شد. (نمونه‌هایی از خط زیبای ایشان را در آخر کتاب مهدوی‌نامه ملاحظه می‌کنید).

مرحوم گل‌گلاب هم که دانشمندی جامع بود و در فنون مختلف آگاهی داشت، تدریس جغرافیا و ریاضی و زبان فرانسه و سایر دروسهای دبیرستانی را به ایشان برعهده داشت.

بدین سان آقایحیی چند سال با مراقبت خاص پدر و انگیزه درونی خود با اشتیاق و شور فراوان در خانه به آموختن پرداخت بدون اینکه هرگز قدم به مکتبی یا به مدرسه‌ای بگذارد.

محیط خانه هم الحقی محیطی بود استثنائی، همان وقت در بسیاری از خانه‌های رجال و خاندانهای مرفه متأسفانه فسادهایی رایج بود، از تریاک و شرب خمر و قمار و مجالس لهو و لعب و کارهای شرم‌آور دیگر. و البته انتظار غلطی است که بخواهیم از چنین شوره‌زارها سنبل برآید. اما پدر دکتر مهدوی بشدت مذهبی و متشرع بود و با عالمان دین و اتقیا و صلحا ارتباط نزدیک داشت. در محیط خانه‌اش دیانت و صدق و معنویت و حیا و عفت و وقار و متانت حاکم بود.

مرحوم آیه‌الله حاج سیدمحمدتقی خوانساری قبل از این که در قم به مقام مرجعیت برسند مدتی در خانه ایشان بسر می‌بردند و چشم آقایحیی هر روز به دیدن قیافه نورانی و بهجت‌افزای ایشان روشن می‌شد. و مخصوصاً از نحوه وضوگرفتن ایشان در زمستان بسیار سرد بر سر حوض یاد می‌کرد. مرحوم آیه‌الله‌زاده شیرازی

(پسر مرحوم آیه‌الله میرزا محمدتقی شیرازی) که از عراق تبعید شده بودند نیز، چند سال در منزل ایشان سکنی داشتند.

دکتر مهدوی از این عالمان بزرگوار و نیز از معلمان سرخانه خود با بیانی لبریز از عاطفه و محبت و احترام بسیار یاد می‌کرد. بلی چنین محیطی می‌تواند فرزندان صالح بپرورد. (والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبت لا یخرج الا نکیداً). صفای روح دکتر مهدوی از همین جا نشأت یافته بود که گوئی در یک محیط بسته یا یک دیر یا صومعه بزرگ شده است. همان صفا و پاکی و معصومیت دوران کودکی را تا آخر عمر حفظ کرده بود. وقتی قانون نظام وظیفه اجباری به تصویب رسید، و مطابق آن قانون، تحصیل کرده‌ها به خدمت افسری می‌رفتند نه نظام وظیفه عمومی، پدر ناچار رضا داد که ایشان به مدرسه بروند. این بود که در امتحانات سیکل اول (کلاس نهم) شرکت کرد و چون آنچه در خانه بدقت آموخته بود، بمراتب از برنامه دبیرستان بالاتر بود، به سهولت در آن امتحان توفیق یافت. پس از تابستان کلاس چهارم را با موفقیت گذراند و در سال پنجم دارالفنون نام‌نویسی کرد و به تحصیل پرداخت. (البته در آمد و شد به مدرسه همواره لاله‌ای همراه ایشان بود). پس از تابستان در امتحان دیپلم شرکت کرد و به اخذ دیپلم نائل آمد.

بنابراین تحصیل ایشان در دارالفنون تنها یک سال بود (سال پنجم). (از ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۷) سطح تعلیمات در دارالفنون بسیار بالا بود و معلمانی همچون مرحومان فروزانفر، و اقبال آشتیانی، و میرزا عبدالعظیم خان قریب، و مسعود کیهان، و گل‌گلاب، و دکتر سیاسی و کاظم شیمی (فرزند دکتر محمودخان شیمی)، و دکتر شفق و نظایر ایشان - که بعداً به استادی دانشگاه رسیدند - در آنجا تدریس می‌کردند. همگی در رشته خود متبحر و گاه منحصر بودند و در امتحانات و نمره امتحانی نیز نهایت دقت و وجدان را بکار می‌داشتند.

پس از گرفتن دیپلم دوره دارالمعلمین را در سه سال گذراند (۱۳۰۷ تا ۱۳۱۰) و ورقه لیسانس ایشان نخستین شماره بود.

# درگذشت اوستاد اوستادان مهدوی

در سال ۱۳۱۰ از طرف دولت و بخرج دولت همراه محصلان اعزامی به خارج، عازم فرانسه شد. سال بعد (۱۳۱۱) پدر بزرگوارشان برحمت ایزدی پیوست و دیگر نظارت و کنترل دقیق ایشان در تحصیل فرزند منتفی شد. اما آن فرزند نجیب و پاک‌نهاد تحت نظارت وجدان خود بود و گوش بفرمان اوامر و نواهی آن، چشمه شوق از درون او می‌جوشید.

کاریز درون جانها می‌باید

کز عاریه‌ها دری ترا نگشاید

یک چشمه آب از درون خانه

به زان جوئی که از برون می‌آید

جوئی برومند که در ایران و در خانواده آن همه قید و بند داشته، یک مرتبه خود را دور از چشم پدر در محیط فرانسه می‌یابد، در شهر پاریس عروس شهرهای دنیا، با آن همه آزادی که در آن هست. اما در مدت هفت هشت سال تحصیل در آن سامان با داشتن قیافه‌ای جذاب، و لباس و سر و وضع آراسته، و امکانات مادی و رفاهی، تسلیم وسوسه‌ها و عشوه‌گری‌ها و افسون‌های آن دیار نمی‌شود. لحظه‌ای تن به تن آسانی نمی‌دهد و هیچ‌گاه از حضور در کلاسها و کتابخانه‌ها و

مطالعه و تحقیق باز نمی‌ایستد. شاعر می‌گوید:

آشنایان ره عشق در این بحر عمیق

غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده

بقول مرحوم الهی قمشه‌ای:

در شوق نه هر دلی چو پروانه است

کز سوختنش ز شوق پروا نیست

شب تا به سحر چو شمع باید سوخت

دانشوری ای پسر به دعوی نیست

جانسوزی و جانفروزی است اینجا

عشق است! حساب سود و سودا نیست!

خرما است که کودکان بدست آرند

قوت خرد ای ادیب خرما نیست

مانند طلبه‌ای پرشور و گرمرو مردانه در کار آمد و با

عشق و ولع و جان عطشناک به کار و کوشش پرداخت.

در این مدت به گرفتن هفت سرتیفیکا (گواهی‌نامه)

توفیق یافت. (یکی در فیلولوژی زبان عرب، یکی در

روان‌شناسی، یکی در جامعه‌شناسی، و یکی در فلسفه و

منطق و...) کسانی که با نظام آموزشی فرانسه آشنا

بخوبی می‌دانند که گرفتن یک سرتیفیکا در فرانسه

مستلزم چه مایه کوشش است.

همت عالی او برای گرفتن دکتری، مشکلت‌ترین و عالی‌ترین نوع آن یعنی دکترای مملکتی (دکترای ایتا) را انتخاب کرد، به راهنمایی پروفسور لالاند (صاحب فرهنگ بسیار معروف و معتبر فلسفی) (لَنْ اللهُ يَحِبُّ معالی الأمور و أشرافها، و یکزه سَفْسَافها)

خرم آن ترکی که استیزه نهد

اسبش اندر خرمن آتش جهد

گرم گرداند قَرس را آنچنان

که کند آهنگ اوج آسمان

گر پشیمانی ورا عیبی کند

آتش دل در پشیمانی زند

خود پشیمانی نروید از عدم

چون ببیند گرمی صاحب قدم

و چون لالاند بازنشسته شد، به راهنمایی «برهیه»

(صاحب تاریخ معروف فلسفه) کار را ادامه داد. برای

گرفتن دکترای مملکتی گذراندن دو رساله ضروری است

و ایشان هر دو رساله را فراهم آورد. اولین رساله درباره

«بحث معرفت و شناسائی در نزد نخستین فلاسفه

اسلام: کندی، فارابی، ابن‌سینا» بود، و رساله دوم درباره

«فهرست مصنفات ابن‌سینا». (کتاب اخیر را انتشارات

دانشگاه تهران بچاپ رسانده است).

پس از چندین سال تحصیل و تحقیق و کار مداوم

خستگی‌ناپذیر و استفاده از محضر استادانی چون

آندره لالاند (André lalande) و بوگله (Bouglé) و

فوکونه (P. Fouconnet) و آبل ری (Abel Rey) و

هانری والن (Henri Walon) و جز آنان، به سبب

برافروخته شدن نائزه جنگ جهانی دوم، و نیز برای

تحقیق بیشتر و جامع‌تر در رساله «فهرست مصنفات

ابن‌سینا» به سال ۱۳۱۷ با ارمغانهای گرانبهای علمی و

فلسفی به وطن بازگشتند و تا سال ۱۳۱۹ خدمت نظام

وظیفه را گذراندند. پس از خدمت نظام چون بحیوچه

جنگ بود، بازگشت ایشان به اروپا امکان نداشت. و در

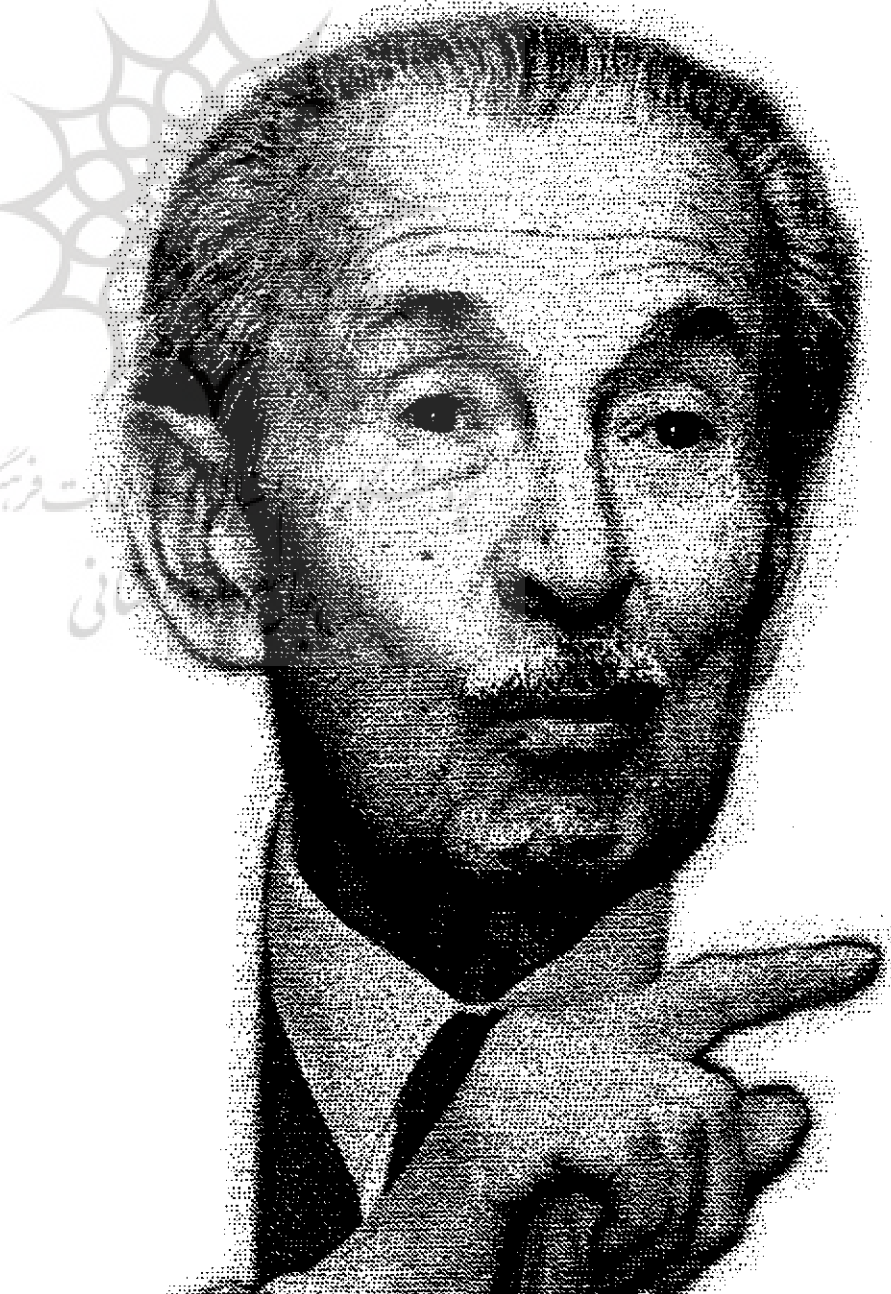
همین وقت بود که برای تدریس فلسفه در دانشکده

ادبیات و دانشسرای عالی دعوت شدند و مرحوم دکتر

غلامحسین صدیقی از ایشان خواستند که در همین جا

بمانند.

در همین سال ۱۳۱۹ شورایی مرکب از مرحوم دکتر



محمد خوانساری

سیدولی‌الله خان نصر، ریاست دانشکده ادبیات، و دکتر غلامحسین صدیقی استاد فلسفه، ایشان را با توجه به گواهی‌نامه‌های معتبری که گذرانده بودند، و تحقیقاتی که در تدوین رساله‌های خود بعمل آورده بودند دکتر شناخت و دکترای ایشان به تصویب شورای عالی وزارت فرهنگ رسید.

در سال ۱۳۳۰ رسماً بعنوان دانشیار فلسفه وارد خدمت دانشگاهی شدند و تا مهرماه سال ۱۳۵۲ که به افتخار بازنشستگی نائل آمدند و تا سالها پس از آن صادقانه و خالصانه بلکه عاشقانه به تدریس تاریخ فلسفه و متدولوژی و متافیزیک و مکاتب فلسفی پرداختند.

دوره دکتری فلسفه را بنیان نهادند و خود نیز درسهایی را در آن برعهده گرفتند. در دوران طولانی تدریس در دوره لیسانس و دکتری، دانشجویان بی‌شماری از محضر درس ایشان بهره گرفتند و پس از بازنشستگی سالها بعنوان استاد ممتاز به تدریس در دوره دکتری ادامه دادند.

سرانجام در تیرماه گذشته از تیره‌دان خاک به عالم پاک به پرواز درآمدند با نامه عملی مشحون به خیر و خدمت و صفا و صمیمیت.

آثار قلمی استاد: دکتر مهدوی از همان زمان کودکی کتاب را بعنوان دوست و مونس خود برگزید و هیچ‌گاه از خواندن و نوشتن فارغ نماند.

در دوران استادی نیز مطالعه و ترجمه و تصحیح متون را بهترین شغل شاغل خود می‌دانست. بالاترین لذت و بهجتش در زندگی، همین بود. ۱۴ کتاب معتبر و بسیار دقیق ترجمه و تصحیح کرد که به ترتیب تاریخی

از راست:

علی اصغر محمد خانی، غلامعلی حداد عادل، نصرالله پورجوادی، یحیی مهدوی، محمد خوانساری، حسن سید عرب

عبارتند از:

۱- جامعه‌شناسی یا علم الاجتماع (۱۳۲۲).

۲- ترجمه شناخت روش علوم یا فلسفه علمی تألیف فلیسین شاله (۱۳۳۳).

۳- تصحیح مصنفات افضل‌الدین محمد مرقی کاشی (به اهتمام ایشان و مرحوم مجتبی مینوی) (۱۳۳۱-۱۳۳۷).

۴- فهرست نسخه‌های مصنفات ابن سینا (۱۳۳۸).

۵- تصحیح ترجمه قصه‌های قرآن از روی نسخه موقوفه بر تربت شیخ جام (با همکاری مرحوم مهدی بیانی) (۱۳۳۸).

۶- قصص قرآن مجید، برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری مشهور به سوراآبادی (۱۳۴۷).

۷- ترجمه فلسفه عمومی یا مابعدالطبیعه تألیف پل فولکیه (۱۳۴۷).

۸- ترجمه بحث در مابعدالطبیعه نوشته ژان وال (با همکاری چند تن از استادان) (۱۳۷۰).

۹- هفتاد مقاله (اهداء به مرحوم دکتر غلامحسین صدیقی) (با همکاری آقای ایرج افشار) (در دو جلد) (۱۳۷۱-۱۳۷۰).

۱۰- نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست بودن، نوشته روزه ورنو و ژان وال و دیگران (۱۳۷۲).

۱۱- ترجمه متدولوژی لایب نیتس (بامقدمه و شرح از بوترو و دیگران) (۱۳۷۵).

۱۲- شکاکان یونان (۱۳۷۶).

۱۳- ترجمه و تلخیص تاریخ فلسفه قرون وسطی و دوره تجدد. تألیف امیل برهیه (۱۳۷۶).

۱۴- ترجمه هستی‌شناسی (بحث وجود) از فولکیه

(۱۳۷۸).

معرفی و نقد بالنسبه مبسوط این آثار به قلم این بنده در «مهدوی‌نامه» آمده است.

استاد تا نود سالگی قلم از دست نهد و در آثار بازپسین سالهای عمر ایشان به هیچ روی اثری از کهولت سن و ضعف و سستی که غالباً لازمه «و من عمره ننگسه فی الخلق» است مشهود نیست.

در بین این کتابها دو کتاب برنده جایزه سال شد: یکی کتاب ترجمه بحث در مابعدالطبیعه، به سال ۱۳۷۱.

و دیگر ترجمه متدولوژی بسال ۱۳۷۶. چون وضع مزاجی استاد چنان نبود که بتوانند در جشن توزیع جوایز شرکت کنند، در هر دو مورد حکم ریاست محترم جمهور همراه با پنجاه سکه بهار آزادی به خانه ایشان ارسال شد.

نثر استاد نثری است بسیار سخته و پخته و فخیم و استوار. و آن ناشی از ذوق و استعداد ذاتی و مطالعه مداوم در کتب ادب فارسی از قبیل گلستان و کلیله و دمنه و چهار مقاله و قابوسنامه و سیاست‌نامه و نظایر آن است. همچنین آیتی است از دقت و امانتداری در انتقال مطلب از فرانسه به فارسی.

استاد همان دقتی را که در نگارش و ترجمه به کار می‌داشتند، در تصحیح چاپی نیز به کار می‌بستند. و با صبر و حوصله و تأنی و صرف وقت بسیار نمونه‌های چاپی را غلط‌گیری می‌کردند (و آن کاری است بسیار خسته‌کننده) تا آنجا که جز یکی دو کتاب اخیر ایشان (که آن هم ناشی از ضعف چشم بوده)، هیچ کتابی احتیاج به غلطنامه نداشته است.



همچنین در اندازه فاصله بین کلمات، دقت نظری خاص داشتند. مثلاً مقید بودند که بین مضاف و مضاف‌الیه فاصله‌ای نباشد (یعنی فی‌المثل بین «منطق ارسطو» کمترین فاصله باشد) و نیز بین موصوف و صفت. و بالاخره دقت نظرهای دیگر که در این مختصر نمی‌گنجد. گذشته از این در سجاوندی (گذاشتن نقطه در آخر جمله، و ویرگول و پرانتز، و گیومه و علائم دیگر) هم ضوابط خاص به کار می‌بستند.

مکارم اخلاقی: دکتر مهدوی تجسم درستی و صدق و صفا و وظیفه‌شناسی و حق‌جوئی و حق‌گوئی بود. بنده بیش از نیم قرن (حدود پنجاه و هفت سال) به شاگردی و مصاحبت ایشان مفتخر بودم. در طی این مدت هرگز از ایشان سخنی که کمترین بونی از خودنمایی و خودبینی و خودستایی از آن استشمام شود نشنیدم. یک پارچه فضیلت بود.

از همان اوایل استخدام در دانشگاه، حقوق ماهانه خود را به دانشگاه بخشیدند و از ممر آن کتابهای ارزشمند بسیار به چاپ رسید. کتابخانه بسیار بسیار غنی و نفیس خود را نیز به کتابخانه مرکزی دانشگاه اهداء فرمودند.

وظیفه استادی و آموزشی برای ایشان بی اندازه اصالت داشت. محور زندگی ایشان بود. عمده دل‌مشغولی ایشان آن بود که دانشجوی هر چه بیشتر علم بیاموزد، نوار ضبط صوت نباشد. فلسفه را دریابد و به عمق آن پی برد. سروقت در کلاس درس حاضر می‌شدند دانشجویان را به کار و کوشش وامی‌داشتند. در ارزشیابی ورقه‌های امتحانی و رساله‌های دکتری دقت را از حد می‌گذراندند.

استاد ارجمند آقای دکتر حداد عادل مانند همه کسانی که با دکتر مهدوی رساله می‌گذراندند پیش‌نویس رساله خود را بتدریج فصل به فصل به استاد می‌دادند و استاد آن اوراق را با اظهار نظرهای خود در حاشیه به ایشان بازمی‌گرداندند. آقای دکتر حداد آن اوراق را به سبب موشح بودن به یادآوری‌های استاد، همچون یادگاری عزیز نگاهداشته‌اند و شمه‌ای از آن یادآوری‌ها را در ذکر خاطرات خود از استاد ذکر کرده‌اند که همه خواندنی و عبرت‌گرفتنی است. (مهدوی‌نامه، ص ۴۸ تا ۵۱).

برای نمره‌ای که به ورقه امتحانی می‌دادند مدتی ورقه را سبک و سنگین می‌کردند و شاید چند مرتبه آن

را می‌خواندند. از این که برخی استادان سخاوتمندانه نمره می‌دادند و تدریس و تحقیق و ارزشیابی کار دانشجو را بجد نمی‌گرفتند ناراحت بودند.

به اجرای دقیق مقررات تقید داشتند تا آنجا که در مصاحبه خود می‌گفتند من گاه ناگزیر بودم در برابر کسانی که سمت بزرگی بر من داشتند، و برای آنها احترام قائل بودم، بایستم.

گروه فلسفه مورد عنایت خاص ایشان بود. اعضای گروه را گویا اعضای خانواده خود می‌دانستند و به آنها محبت می‌ورزیدند و کرامت آنها را پاس می‌داشتند.

برای انتخاب کادر آموزشی فلسفه بسیار محتاط و سختگیر بودند و هر کس را برای تدریس برمی‌گزیدند در حد‌اعالی شایستگی بود. به همین سبب گروه فلسفه به اذعان همه استادان در بین گروه‌ها، گروهی ممتاز و آراسته بود، و در بین اعضای گروه تفاهم و احترام متقابل وجود داشت. هنوز هم آن گروه حرمتی خاص دارد.

مرحوم منوچهر بزرگمهر و مرحوم سیداحمد فردید مدرک صوری ظاهری در فلسفه نداشتند اما از هر جهت شایستگی تدریس داشتند. دکتر مهدوی هر دو را به تدریس دعوت فرمود و برای مرحوم فردید رتبه استادی هم گرفت.

پس از فوت مرحوم فاضل تونی برای این که تدریس فلسفه اسلامی را بعهده چه کسی واگذارد، بسیار از این و آن پرس و جو کرد و بالاخره بحق معتقد شد که شایسته‌ترین کس مرحوم حاج میرزا ابوالحسن شعرانی است. و ایشان را برای تدریس دعوت کرد.

عجب آنکه دل نگران رشته‌های دیگر دانشکده هم بود و بسیار کوشش داشت که افرادی که در هر رشته برای تدریس برگزیده می‌شوند، صالح و شایسته باشند. استاد ارجمند آقای دکتر محقق، در بدو استخدام در دانشگاه در کارگزینی و حسابداری دانشگاه با اشکال تراشی‌هایی مواجه بودند و چند ماهی می‌رفتند و می‌آمدند. وقتی کار در شرف درست شدن بود، روزی رئیس کارگزینی از ایشان می‌پرسد آقای دکتر مهدوی با شما چه نسبتی دارد؟ گفته بودند با من نسبتی ندارند. شاید رئیس کارگزینی نتوانسته بود باور کند. گفته بود تاکنون سه مرتبه در مورد کار شما به من مراجعه کرده‌اند که چرا کارهای دکتر محقق درست نمی‌شود. البته اگر رئیس کارگزینی این حرف را نزده بود، آقای دکتر مهدوی محقق هرگز متوجه نمی‌شدند که دکتر مهدوی در

استخدام ایشان چه اثری داشته است. چون دکتر مهدوی به شایستگی ایشان اعتماد داشت، برحسب وظیفه وجدانی اقدام می‌کرد بدون اینکه از اقدام خود چیزی بر زبان بیاورد.

قَالُوا وَ مَا قَعَلُوا وَ اَيْنَهُمْ

مِنْ مَعْشَرٍ قَعَلُوا وَ مَا قَالُوا!

و تنها خدا آگاه است که در سراسر عمر خود از این نوع کارهای بی‌روی و ریا و بدون شائبه‌هوی چه اندازه داشته‌اند، و احدی از آن آگاه نشده است.

هر سخنی که بر زبان می‌راند، هر حرفی که در شورای دانشکده یا شورای دانشگاه به موافقت یا مخالفت می‌زد، هر قدمی که برمی‌داشت، از هر گونه شائبه سوداگری و حساب سود و زیان و حتی شهرت‌طلبی و کسب وجهه میرا بود. تابع همان امر مطلق بود که کانت بر آن پای می‌فشارد و اساس و محور اخلاق خود قرار می‌دهد.

گاهی به من می‌گفتند کتابخانه دانشکده بتازگی مقداری کتاب فرانسه در فلسفه و منطق وارد کرده، فلان کتاب منطق یا فلسفه برای شما مفید است. آن را بگیرد مطالعه کنید. یا می‌گفتند مقداری کتاب فلسفه به زبان فرانسه برای کتابخانه رسیده است.

بعدها که در پاریس در کتابخانه ورن خدمت ایشان رسیدم دیدم کتابهایی را برای دانشکده ادبیات انتخاب می‌کنند و سفارش می‌دهند. فهمیدم که همه آن کتابها به انتخاب و پیشنهاد ایشان خریداری می‌شده است. اما هرگز نمی‌گفتند کتابهایی که من انتخاب کرده و سفارش داده‌ام رسیده است.

چون به روان‌شناسی و جامعه‌شناسی هم علاقه خاص داشتند و گواهی‌نامه آنها را هم خود گذرانده بودند و معتقد بودند که هر کس بخواهد به مکتبهای فلسفی جدید دست یابد، باید با این دو علم خاصه روان‌شناسی آشنا باشد، در آن دو رشته هم کتابهای معتبر برمی‌گزیدند و سفارش می‌دادند. و تا وقتی که ایشان به دانشکده می‌آمدند، بخش فلسفه و منطق و روان‌شناسی کتابخانه دانشکده ادبیات بسیار بسیار غنی بود. کمتر کتاب معتبر فلسفی در زبان فرانسه بود که در آنجا نباشد (البته از کتابهای معتبر و مرجع انگلیسی هم غافل نبودند). به دستور ایشان آنها را برحسب موضوع کنار هم قرار داده بودند: قفسه منطق و متدولوژی، قفسه تاریخ فلسفه، قفسه متافیزیک و ...

مرحوم اسدی در ضلع شمالی میدان بهارستان کتابفروشی داشت و غالباً از مصر و بیروت کتابهای عربی چاپ جدید وارد می‌کرد. کتابهای فلسفی در آنها بسیار نادر بود. بیشتر تاریخ ادبیات عرب بود و متون تاریخی و جغرافیایی. قفسه‌های کتابفروشی محدود بود. کتابهایی را که جدیداً وارد می‌کرد، روی زمین بر روی هم می‌انباشت، بدون این که هیچ نظم و ترتیبی در آنها ملحوظ باشد. من که مکرر از بهارستان رد می‌شدم می‌دیدم آقای مهدوی سرپا بر روی زمین نشسته و سرگرم انتخاب کتاب است و این کتابها را برای رشته ادبیات فارسی و عربی و تاریخ و جغرافیا و کلام اسلامی برمی‌گزید و کنار می‌نهاد. سپس از رئیس کتابخانه دانشکده ادبیات می‌خواست آنها را خریداری کند. (با این که ایشان در آن وقت به کمردرد مبتلا بودند و نشستن سرپا بر روی زمین برایشان دشوار بود.) این قبیل خدمات برایشان فریضه نبود. وظیفه استادان رشته مربوط بود، یا وظیفه رئیس کتابخانه. اما دکتر مهدوی تنها به انجام موبه‌موی فرائض خرسند نبود. یک قسمت عمده وقتش هم مصروف نوافل می‌شد. روزی می‌خواستیم از مرحوم اسدی کتابی خریداری کنیم. آقای دکتر مهدوی را دیدم که سرپا بر روی زمین نشسته و کتابها را زیر و رو می‌کند و معمولاً توری هم می‌کند و بعضی از آنها را کنار می‌نهد. لبه آستین پیراهن ایشان از تماس با کتابها خاکی و کثیف شده بود.

همچنین به بسط و گسترش کتابخانه مرکزی دانشگاه مخصوصاً تهیه عکس از روی نسخ بسیار علاقمند بود و غالباً با آقای ایرج افشار رئیس کارآمد کتابخانه همدلی و همفکری می‌کرد. اکنون دو کلمه‌ای هم از ایادی منتهی که بر من دارد بگویم:

من در مدت تحصیل سه درس را نزد ایشان تلمذ کردم، رساله خود را هم با ایشان گرفتم. (در آن وقت برای گذراندن لیسانس هم گذراندن یک رساله الزامی بود). در سال ۱۳۳۳ از رشته فلسفه فارغ‌التحصیل شدم. وزارت فرهنگ می‌خواست مرا به شهرستان (بندرعباس

یا بیرجند) بفرستد. من شرم داشتم که برای کار خود از دکتر مهدوی خواهشی کنم. اما ایشان خود گفتند من سعی می‌کنم که شما در تهران بمانید و مطالعات خود را ادامه دهید و به کتابخانه‌ها دسترسی داشته باشید. ایشان تازه وارد کادر آموزشی دانشسرای عالی شده بودند و هنوز چهره‌ای سرشناس نبودند. البته بعدها بواسطه اشتها ایشان به بی نظری و عضویت در شورای دانشکده و شورای دانشگاه نفوذ کلمه کامل یافتند و مرحوم دکتر سیاسی رئیس دانشگاه و دانشکده ادبیات مخصوصاً به پیشنهادهای ایشان ارج و وقع بسیار می‌نهاد و در مهام امور دانشگاهی با ایشان یا با مرحوم دکتر غلامحسین صدیقی مشورت می‌کرد. اما در آن آغاز کار آن چنان نفوذ کلمه‌ای مخصوصاً در وزارت فرهنگ نداشتند. بسیار به این در و آن در زدند تا سرانجام پس از چند ماه رفت و آمد محل خدمت مرا در شهر ری قرار دادند و به این ترتیب به پایمردی ایشان در تهران ماندگار شدم.

چند سال بعد، بنا شد بورسی از طرف یونسکو در اختیار من قرار گیرد تا برای مطالعه علمی به خارج بروم، که آن هم به پیشنهاد دکتر سیاسی و دکتر مهدوی بود. اما آن بورس به من داده نشد. و من هم خود را برای رفتن آماده کرده بودم. تصمیم گرفتم بدون بورس بروم و فقط به حقوق ماهانه دبیری خود اکتفا کنم. هر استاد که به مطالعه علمی می‌رفت، باید در ضمن تقاضای مرخصی علمی برای درسهای خود جانشینی تعیین کند، و لابد به جانشین خود هم چیزی پرداخت می‌کرد، باز دکتر مهدوی گره از کار من گشود و با کمال بزرگواری گفت: من بجای شما درس منطبق را می‌دهم. و سه سال بجای بنده درس گفتند. یا این که ساعت درس و رفتارهای خود ایشان کم نبود. آیا این کرامتها هرگز فراموش می‌شود؟

چون عربی هم تدریس می‌کردم، استاد بزرگوار دیگر مرحوم محدث ارموی که در آن هنگام فقط در الهیات تدریس می‌کردند، بدون هیچ گونه توقع و حتی بدون آشنائی قبلی با بنده به خواهش بنده تبرعاً

تدریس عربی بنده را پذیرفتند.

این بود وصفی بسیار ناچیز، درباره آن استاد عزیز. انسانی والا و وارسته، پاکدل و خدمتگزار بی روی و ریا. کسی که آرزوی پدر را که می‌خواست فطرت پاک الهییش آلوده و آغشته نشود بحد اعلی بر آورده ساخت و چنانکه در آغاز گفتیم همان صفا و پاکی و معصومیت دوره کودکی را تا آخر عمر حفظ کرد. استادی که سنت‌های حسنه و صدقات جاریه او (از دانشجویان پرورش داده، از استادان به کارگمارده، و کتابهای تدوین کرده و کتابهایی که از ممر حقوق اهدائی ایشان به چاپ رسیده، و کتابهای اهدائی کتابخانه‌اش، و خیرات بی‌شمار دیگر که جز خدای کس نمی‌داند) همچنان مانند قناتهای پرآب در جریان است. نامه اعمال او به بايگانی سپرده نشده و پیوسته مفتوح مانده است. همواره ثواب و حسنه آن آثار بجای مانده در آن به ثبت می‌رسد (نحن نحیی الموتی و نکتب ما قدموا و آثارهم و کل شیء أحصیناه فی امام مبین).

براستی فقدان او برای خاندان معظم ایشان و دوستان و مریدان و دانشگاهیان و فلسفه پژوهان و اهل کتاب و معرفت ثلمه‌ای است که لایسدها شیء.

این فقدان پر اسف را به کلیه افراد خاندان ایشان که بزرگ خاندان را از دست داده‌اند خاصه به برادر بزرگوارشان جناب دکتر اصغر مهدوی تسلیت می‌گوئیم. اما این جا تسلیت دوجانبه است و متقابلاً آن خاندان داغدار هم به خانواده دانشگاهی که از وجود پیر و مراد و پشتوانه خود محروم مانده‌اند تسلیت می‌گویند.

حکایت این همه گفتیم و همچنان باقی است  
هنوز باز نکرديم دوری از طومار

از خدای سبحان می‌خواهم که عنایتی کند و توفیقی دهد که این ناچیز هم بتوانم لااقل چند پله‌ای از پائین‌ترین پله‌های آن نردبان کمال انسانی که او به بالاترین پله‌هایش برآمده بود، بالا بروم و این گونه بر روی خاک نمانم و این همه إخلال الی الأرض نداشته باشم.

رتال جامع علوم انسانی